

این نوشته خلاصه سخنرانی این جانب است که در محرم ۱۴۳۲، بهمن ۱۳۸۹ در محل مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم ایراد شده و ویرایش شده است.

امام حسین(ع) و بهای پاسداری از عزت و کرامت

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه: "ولله العزه ولرسوله وللمؤمنين" [منافقون(۶۳):۸]

برای بنده مایه مباهات و خوشبختی است که توفیق پیدا کردم در این جمع نورانی و مجلس محترم در حضور اساتید، فضایی معظم و دوستان مکرم حضور پیدا کنم. در دقایقی که مزاحم وقت عزیزتان هستم صحبت‌هایم درباره این نکته مهم است که مفهوم بیعت که به معنای لزوم رضایت مردم در مشروعیت حکومت است تا چه اندازه در حرکت امام حسین(ع) مورد توجه بوده و وجود مقدس سیدالشهدا(ع) تا چه اندازه نسبت به تحریف این مفهوم حساسیت داشته‌اند. پس از آن به این موضوع می‌پردازم که مقوله بیعت به مثابه یک حق به عرض و کرامت انسانی برمی‌گردد و انسان تا کجا موظف و یا مجاز به دفاع از آن، بویژه در فرض تزاحم آن با جان است؟

پیش از ورود به بحث تذکر نکته‌ای را سودمند می‌دانم؛ مخصوصاً برای جوانان عزیز مجلس و بویژه این مجلس که اهل نقد و نظر و تحلیل و بررسی هستند. وقتی به نوشته‌ها و گفته‌هایی که درباره نهضت مقدس امام حسین(ع) مطرح می‌شود گوش می‌دهیم می‌بینیم که هر یک از نویسندگان یا گویندگان بر وجهی از وجوه این حرکت تأکید می‌کنند؛ گاه این تأکید به گونه‌ای است که در اذهان چنین تداعی می‌شود که جوهر اصلی قیام امام(ع) تنها همان وجهی است که در سخنان یا کلمات سخنران یا نویسنده تجلی پیدا کرده است. باید به این نکته توجه کنیم که فهم پدیده‌های اجتماعی و تفسیر و تعبیر آنها همچون تفسیر متون نوشته تابع اصولی است و چه بسا این واقعه را هرکسی با پیش داوری‌های خودش یا با علایق و منافع خودش آنچنان که برخی دانشمندان زبان‌شناس می‌گویند فهم می‌کند؛ چون مسئله تفسیر به متن اختصاص ندارد. واقعیت‌های اجتماعی و رویدادهای تاریخی هم مورد تفسیر و تعبیر قرار می‌گیرند. گاه برخی از سخنرانان چنان از این واقعه سخن می‌گویند که گویی در کربلا و عاشورا همه چیز گرد ولایت و اطاعت بی‌چون و چرا از رهبری می‌چرخد. در گذشته گاه برخی نویسندگان و اندیشمندان در فضایی که جامعه نیاز به یک حرکت و جنبش داشت از عاشورا چنان سخن گفتند که حرکت امام حسین(ع) چیزی نبوده است جز یک شهادت آگاهانه برای بیدار کردن مردم. بزرگ دیگری از این حرکت چنان سخن گفت که گویی کل حرکت امام حسین(ع) برای برپایی حکومت اسلام بود. به گذشته‌های دوردست‌تر که می‌رویم در کتاب‌های البته غیرمعتبر، این حرکت گاه چنان تصویر و تعبیر شده بود که حرکت امام حسین(ع) چیزی نبود جز به شهادت- رسیدن یک انسان پاک به طور مظلومانه تا زمینه‌ای برای گریه‌های خالصانه مومنین و آمرزش و رحمت آنها فراهم بشود. همینطور تفسیر و تعبیرهای دیگری که می‌شود. هر یک از این برداشتها در فضای خاص ممکن است مورد قبول نسبی هم قرار بگیرند؛ شاید به این دلیل که آن تفسیر و تعبیر بخشی از نیازهای زمانه را دست کم به زعم گوینده یا نویسنده برآورده می‌سازد.

یکی از جنبه‌های مهم عاشورا و قیام امام حسین(ع) ستیز با استبداد و حکومت بر مردم بدون رضایت آنهاست. بی‌آنکه بخواهم در این باره مبالغه کنم و بگویم کل حرکت امام این بوده و جز این نبوده است، یکی از محورهای اصلی و دغدغه‌های این حرکت مقدس مبارزه با پدیده‌ای بوده است به نام مبارزه با حکومت زوری، بیعت تقلبی و جعلی، بیعت ناشی از تطمیع و یا تهدید. این به معنای آن است که عنصر رضایت مردم در حکومت از نظرگاه امام حسین(ع) بسیار بااهمیت بوده است. اگر به بیان کلی می‌گوییم هدف قیام امام(ع) اصلاح بوده است، اصلاح فقط به معنای مبارزه با یک شرابخوار یا میمون‌باز نبوده است؛ در مسئله خلافت اگر آن‌ها از منکرات به شمار می‌آیند، به نظر من منکر زشت‌تر و پلیدتر در قاموس دین پیامبر(ص) حکومت کردن بر مردم بدون کسب رضایت آنهاست. بنده البته نمی‌خواهم وارد بحثی بشوم که در جامعه ما مطرح است که آیا رضایت مردم در تشکیل حکومت اسلامی چه نقشی دارد؛ آیا مشروعیت‌بخش است یا عنصر مقومش است. این بحث را فعلاً به حال خود وامی‌گذاریم و بر اصل اهمیت رضایت مردم و این که این رضایت به لحاظ مبانی دینی و آموزه‌های اسلامی مهم است تأکید می‌کنیم.

اصلاً حرکت امام(ع) از مدینه منوره به سمت مکه برای فرار از تن‌دادن به یک بیعت زوری و تحمیلی آغاز شد. یزید به ولید پسر عتبه والی مدینه نامه نوشت و از او خواست که بی‌چون و چرا از برخی شخصیت‌های آن روز از جمله امام حسین(ع) بیعت بگیرد. پیرو این نامه است که خواستند از امام بیعت بگیرند برای یک حکومت زوری و تحمیلی. امام(ع) را در یک فضای ارباب‌آمیز به دارالاماره دعوت کردند و می‌خواستند از امام پنهانی بیعت بگیرند. پاسخ امام(ع) بنابر نقل بسیاری از مورخان و منابع اسلامی از جمله شیخ مفید این بوده است که چنین بیعتی سودی ندارد، یا کافی نیست؛ بیعت باید عمومی و آشکار باشد.^۲

این مسأله که امور عمومی باید به طور آشکار و عمومی صورت پذیرد بسیار بااهمیت است. امروزه در دوران تسلط گفتمان آزادی و مردم‌سالاری، مفهومی به نام حوزه عمومی شکل گرفته است. در حوزه و فضای عمومی برخلاف قلمرو خصوصی اصل بر شفافیت است. یعنی درباره امور عمومی نمی‌توان در خانه‌های دربسته تصمیم گرفت. تصمیم‌گیری درباره امور عامه و مردم جز در شرایط استثنایی باید با اطلاع مردم باشد. به همین دلیل است که حتی در کشورهایی که امکانات کافی برای برگزاری انتخابات به صورت اینترنتی و بدون حضور در فضاها فیزیکی عمومی وجود دارد این بحث مطرح است که رأی-دادن اینترنتی خلاف عمومی بودن انتخابات است. حضور مردم در یک جای عمومی باید به صورت فیزیکی باشد و در پای صندوق‌های رأی باشد. به هر حال، امام(ع) فرمود: شخصیتی مثل من پنهانی بیعت نمی‌کند و اصولاً بیعت سری کافی نیست. حال منظور امام(ع) یا این است که چنین بیعتی اصولاً صحیح نیست؛ یا این که سودمند و کارساز نیست، حتی برای خود شما.

از نامه‌نگاری‌های مردم کوفه با وجود مقدس امام حسین(ع) هم معلوم می‌شود که یکی از ناراحتی‌های شیعیان در کوفه این بوده است که دستگاه اموی به عنصر رضایت مردم اهمیت نمی‌داد. یکی از دلایل عدم صلاحیت و فساد حکومت اموی این بود که این پدر و پسر به زور بر مردم حکومت می‌کردند. در نامه شیعیان کوفه به حسین بن علی(ع) به گزارش ارشاد شیخ مفید که کسانی مانند سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر در آن‌ها هستند، آمده است که:

«حمد خدایی را سزااست که پشت دشمن سرکش شما را شکست؛ کسی که جهیده بود بر دوش مردم، سواری می‌گرفت از مردم، امر امت را از آنها غصب کرد، امر این امت را از دستشان گرفته است. یعنی امر حکومت مربوط به خود امت است. این حق را از دست مردم گرفت. بعد در ادامه این نامه درکنار اشاره به فسادهای مالی و اقتصادی حکومت معاویه بر این نکته تأکید می‌شود که معاویه بدون رضایت امت بر آنان امارت و ریاست کرده است.^۳ می‌بینیم که شیعیان کوفه به شرابخواری و منکرات ظاهری اشاره نمی‌کنند؛ بلکه به یک فساد سیاسی که به نظر آنان امری بزرگ بوده است می‌پردازند.

برای یادآوری عرض می‌کنم که این، نامه شیعیان کوفه است، این سنت نیست، چیزی نیست که حکم خداوند و اسلام با آن ثابت بشود. اما خداوند رحمت کند آیت‌الله‌العظمی بروجردی را. ایشان در روش اجتهادی خود اصرار دارند که در فهم روایات، ارتکازات مخاطبین معصومین اهمیت دارد؛ این دیدگاه و روش توسط شاگرد برجسته ایشان و استاد فقید آیت‌الله‌العظمی منتظری هم ادامه و بلکه توسعه پیدا کرد. در سایه فهم ارتکازات اهل شرع گاه ما می‌توانیم پیام و مرام معصومان(ع) را بفهمیم. این همان چیزی است که امروزه در علوم زبان‌شناسی و علم تفسیر متن (هرمنوتیک) مطرح هست که برای فهم یک متن باید به تاریخ صدور متن و شرایط آن برگشت؛ در فضای آن گفتمان قرار گرفت تا بتوان مقصود را فهمید. ذهنیت مخاطبان و اهل محاوره آن روز و روزگار را فراگرفت. ارتکازات اهل شرع، گاه زیر تأثیر آموزه‌های شرع شکل می‌گیرد. انسان با این ارتکازات می‌تواند سمت و سوی آموزش‌های شارع را بفهمد. مسلماً آن عربی که به خلیفه دوم اطمینان داد که اگر کج برود خودش با شمشیر خلیفه را اصلاح می‌کند از اسلام این برداشت را داشت که اسلام به مردم حق می‌دهد حکومت را نقد کنند و حتی در شرایطی به مردم حق می‌دهد با زبان زور با حاکمان سخن گفته شود.

به هر حال وقتی بزرگان شیعیان تصورشان از مسئله حکومت این است نمی‌شود گفت آن‌ها این ایده را از جاهلیت گرفته‌اند. نمی‌شود گفت این بخشی از سنت‌های جاهلی مردم بوده است. اتفاقاً در جاهلیت به اغلب احتمال رئیس قبیله شدن یک امر موروثی بوده است. پس انتخاب و بیعت و اهمیت دادن به رضایت عامه مردم علی‌القاعده از اسلام به ذهن و فکر مردم آمده است. لذا مردم اعتراض می‌کنند که معاویه بر دوش امت جهیده و امر آنها یعنی خلافت و حکومت را از آن‌ها گرفته و دارایی و اقتصادشان را هم به دست گرفته، بدون اینکه مردم راضی باشند. این جبار عنید خوبان را کشته و بدان و دجال‌ها را باقی گذاشته، اموال مردم را هم میان یک عده دارند دستگردان می‌کنند، دور باد چنین کسی از رحمت خدای چنان که قوم ثمود از رحمت خدا دورند.

در چنین حال و هوایی، امام حسین(ع) چگونه با این فکر و ایده یعنی این که اگر بیعتی هست باید رضامندانه باشد برخورد کرده است. در جوابی که امام(ع) داده‌اند فرموده‌اند: هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند؛ بعد می‌فرماید: من داستانی که شما گفته بودید متوجه شدم؛ من هم برادرم، پسر عمویم، امین و مورد اعتمادم را به سوی شما می‌فرستم. من هم جناب مسلم را می‌فرستم تا ببینم امر شما واقعاً مجتمع است و آیا شما تصمیم گرفته‌اید به من حسین بن علی اقتدا بکنید و مرا امام خود قرار بدهید.^۴ می‌بینیم که امام حسین(ع) هم، تلویحاً دیدگاه آنان را تأیید می‌کند و هم نسبت به امامت و پیشوایی خودشان بر عنصر اجتماع رأی بزرگان و به اصطلاح اهل حل و عقد که در آن جامعه تا اندازه زیادی نمایانگر رأی عامه مردم بوده

است تأکید می‌کند. جای تأسف است که ما درباره این گونه مطالب مهم، بدیهی و اساسی که متن جریان عاشورا را تشکیل می‌دهد کمتر سخنی می‌گوییم و یا می‌شنویم.

بنده اعتقادی دارم که با اساتید محترم حاضر و شما دوستان عزیز در میان می‌گذارم و استقبال می‌کنم اگر نقدی باشد بر این گفته. معتقدم بیعت تحمیلی و عدم رضایت عموم در انتخاب والی اولاً یک فساد بزرگ است؛ دوم این که عدم رعایت این مسأله برای افراد حقی را ایجاد می‌کنند با عنوان حق بر عرض و آبروی سیاسی که اشخاص می‌توانند تا پای جان از این عرض و آبرو دفاع کنند و از حق انتخاب و بیعت آزادانه و عزتمندانه خود دفاع کنند.

اعتقاد دارم که امام حسین(ع) آنقدر که از بیعت تحمیلی و حکومت زوری ناراحت بوده است، انگیزه نداشته که برود و حتما کشته بشود. آن اندازه که امام(ع) از این پدیده و امر بیزار بودند، برای تشکیل حکومت اسلامی اقدام نکردند. این هدف یعنی دفاع از عزت و حرمت خویش به عنوان چهره‌ای موجه آن قدر برجسته بود که در همه مقاطع و مراحل در کانون توجه امام(ع) بود. اگر اهدافی به صورت عرضی مورد نظر امام حسین(ع) بوده یا اهدافی به صورت مقطعی، ولی از شبانگاه روزی که از مدینه حرکت کردند تا ظهر روز عاشورا و آخرین لحظه حیاتشان، امام حسین(ع) یک خط قرمز داشتند که حاضر نبود به هیچ وجه از آن عدول کند و آن، نه مسئله تشکیل حکومت بود، و نه این که به مصلحت می‌دیدند جان پاک و عزیزشان در راه خدا داده بشود، بلکه خط قرمز امام، استنکاف از بیعت تحمیلی و بیعت زوری بود. به گزارش شیخ مفید و بسیاری از منابع اسلامی، امام حسین(ع) در نخستین باری که با سپاه قریب به ۱۰۰۰ نفره حر مواجه شدند می‌توانستند با حر بجنگند و آن سپاه را از پا در بیاورند. حتی به گزارش برخی منابع، زهیر بن قین به عنوان چهره‌ای نظامی و آشنا با جنگ، به امام(ع) پیشنهاد داد که ما همین جا بجنگیم و کار این‌ها را تمام کنیم. ولی امام حسین(ع) فرمود: من اصلاً برای جنگ و خونریزی نیامده‌ام. این تأکید امام(ع) بر عدم تمایل به ورود به خشونت مطلبی است که باید در فرصت دیگری به آن پرداخت. اجمالاً امام(ع) چه زحمات‌ها که کشیدند و چه مرارت‌ها که به جان خریدند و چه روش‌ها و اقدامات حکیمانه‌ای که به کار بستند تا این خشونت و ننگ رخ ندهد. خشونتی که واقعاً انسان شرم می‌کند ابعاد آن را برای غیرمسلمانان نقل کند؛ چه این امر این سؤال را برمی‌انگیزد که اینان چه امتی بوده‌اند که تنها چند سال پس از رحلت پیامبرشان(ص) با سبط پیامبر(ص) و خاندان او چنین کرده‌اند؟

در ادامه یکی از خطبه‌هایی که امام حسین(ع) در کربلا ایراد فرموده است، گفتگویی میان امام(ع) و قیس بن اشعث صورت گرفته است. قیس به امام(ع) پیشنهاد داد که "انزل علی حکم بنی عمک فانهم لن یروک الا ما تحب"^۵ حکم خویشاوندانت، عمر سعد و یزید را بپذیرید. این‌ها بالاخره خویشاوند شما هستند، حکم این‌ها را قبول کنید! آن‌ها هم شما را شاد می‌کنند. امام فرمود:

"لا والله لا أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل و لأفر فرار العبید"

"نه سوگند بخدا من دستم را ذلیلانه در دست شما نمی‌گذارم و نه چون بردگان فرار می‌کنم."^۶

در دوران گذشته یکی از راههایی که بردگان برای انتخاب جان خود برمی‌گزیدند، فرار بود؛ اصطلاح "عبد ابق" یا برده فراری اصطلاح رایجی بود؛ امام(ع) به این نکته اشاره دارند که حفظ جان هم بهایی دارد و من برای حفظ جانم هرکاری را نمی‌کنم.

آری، حق حیات مهم است؛ اما حیات کریمانه هم مهم است، امروزه هم عقلای عالم معتقدند حق حیات مهم است، اما حق بر کیفیت حیات گاهی برای برخی مردم از اصل حق حیات مهم‌تر است، انسان زنده باشد مهم است؛ اما بهایی هم که برای زنده‌بودن پرداخت می‌شود مهم است.

آنگاه امام(ع) سخن معروف خویش را بیان فرمود که:

"ألا وإنّ الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین؛ بین اثنتین؛ بین السله و الذله"

ناپاک پسر ناپاک مرا میان دو امر مخیر کرده است: سله که کنایه از شمشیرکشیدن و در واقع دفاع از خود است؛ و ذلت. آری برای حسین بن علی(ع) ننگ است که به تحمیل و اجبار دست در دست کسی بگذارد که او را شایسته تصدی رهبری جامعه اسلامی نمی‌داند. امام حسین(ع) حق دارد که از عرض و آبروی سیاسی خود دفاع کند و حکومت نامشروع را به رسمیت نشناسد. "بعد فرمود: و هیات منا الذله و یأبی الله ذلک لنا" خدا این را برای ما نمی‌پسندد "و رسول و مؤمنان هم نمی‌پسندند. می‌بینیم که امام(ع) مایل است اصل دفاع از عرض و عزت و آبروی سیاسی را همانند یک قاعده اسلامی تثبیت نمایند؛ تا آن جا که هر کس در مکتب ایمان و اسلام پرورش یافته باشد، نباید تعرض به عرض و آبروی سیاسی و تن دادن به بیعت تحمیلی را بپذیرد.

ابن‌خلدون یا به دلیل تعصب یا به دلیل کوتاهی در فهم با همه وسعت اطلاعات تاریخی‌اش نتوانسته است اهل‌البیت و امام حسین(ع) را بشناسد. او درباره امام حسین(ع) گفته است: درباره ایشان دو نکته هست: نخست این که حسین بن علی خودش را صالح برای حکومت می‌دانست؛ دوم این که او گمان می‌کرد انصار و یاورانی دارد که او را برای به دست گرفتن حکومت یاری می‌کنند؛ او می‌گوید در باره امر اول، امام حسین(ع) نه تنها شرط حکومت و زعامت را داشت که بالاتر از آن را داشت. اما درباره این که فکر می‌کرد او یارانی دارد که او را کمک می‌کنند اشتباه کرد. به نظر می‌رسد تحلیل او از ماهیت هدف و یا اهداف امام(ع) بسیار سطحی است. او حتی به بسیاری از واقعیات‌ها، شواهد و مباحثات صورت گرفته میان امام و دیگران و خطبه‌های آن حضرت توجه نکرده است. او قیام امام را صرفاً در راستای به دست گرفتن حکومت ارزیابی کرده و از اهداف چندلایه و درجه‌بندی شده امام غفلت کرده است. این طور نیست که امام(ع) درک واقع‌بینانه‌ای از شرایط و اوضاع و احوال نداشت؛ امام(ع) نمی‌خواست به هر قیمتی وارد کوفه بشود. امام حسین(ع) اصول و خط‌قرمزهای دیگری هم داشت. امام(ع) در همان منزلگاه اول از حر خواست که حالا که شما نمی‌خواهید من وارد کوفه شوم از همین جا برمی‌گردم، اما آنها دیگر اجازه نمی‌دادند رایزنی‌هایی که امام(ع) با عمر سعد انجام داده تا این حادثه اسفانگیز پیش نیاید برای حفظ خط قرمز امام بود. حتی به گمان من این که امام(ع) یک شب مهلت خواستند برای قرآن خواندن و دعا کردن این هم چه بسا اقدامی بود تا شاید دستگاه اموی تصمیمی عقلانی بگیرد. امام حسین(ع) همه وجودش و عمرش غرق در دعا و مناجات بود. این استمهال ظاهراً برای این بود که آن‌ها را متنبه بکند و بازگردد و جان خودش و همراهانش را حفظ کند. اما آن‌ها می-

خواستند امام (ع) زنده باشد ولی به بهای ذلت. در حالی که امام(ع) برای زنده‌نگاه‌داشتن خویش و یارانش بهایی و مرزی قائل بود، آن بها حفظ عزت و کرامت خودش بود.

در این مجلس علم و فقاقت و در حضور اساتید معظم این پرسش را مطرح می‌کنم که از نظر فقهی اگر امر دائر باشد میان حفظ نفس و حفظ عرض؛ چه باید کرد؟ برای این دَوْران البته مثال‌ها و موارد زیادی پیدا می‌شود. ولی یکی از مثال‌های آن به تقریر و برداشت من می‌تواند عاشورا باشد.

بنده درباره رأی نسبتاً مشهوری که در این باره وجود دارد تأمل و درنگی دارم. شاید این تأمل در ذهن من نخست از خواندن متنی از محقق نجفی صاحب‌جواهر پیدا شده است. تصور غالب این است که حفظ جان اهم از حفظ عرض و آبروست. اما صاحب‌جواهر این مطلب را مسلم نمی‌انگارد و به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی آن را نمی‌پذیرد. گاه در میانه استدلال-ها آن را اصل مسلم و مفروض نمی‌گیرد.^۷ در فقه اسلامی مبحثی داریم زیر عنوان دفاع مشروع که هم امروز و هم دیروز در نوع نظام‌های حقوقی به گونه‌ای مطرح بوده است. فقها در مباحث دفاع مشروع بحث می‌کنند که دفاع از چه چیزهایی واجب است؛ در گام اول از دفاع از جان و نفس صحبت می‌شود؛ پس از آن، از عرض، و بعد از آن از مال بحث می‌شود؛ البته بحث می‌شود که جان، عرض و مال چه کسی؟ خود انسان قدر مسلم است؛ جان، عرض و مال وابستگان انسان هم با شرایطی در دایره موضوعاتی قرار می‌گیرد که دفاع از آن جایز و یا حتی واجب می‌شود.

پرسش من این است که آیا این امر مسلمی است که در دَوْران امر میان حفظ عرض و حفظ جان، انسان باید همیشه و در هر حال جانب حفظ جان را مقدم بکند؟ یعنی لازم است انسان بی‌آبرو و تحقیرشده باقی بماند ولی زنده باشد؛ تعبیری که مرحوم صاحب‌جواهر در این باره دارد این است که: بی‌شک نزد آدم‌های منزه و با شخصیت عرض از جان مهم‌تر است.^۸ برای آدم‌های با شخصیت، آدم‌های با کرامت و با عزت پیش آن‌ها حفظ عرض اهم از حفظ جان است.

ما اغلب، جریان امام حسین(ع) را با این دید فهم کرده‌ایم که امام حسین(ع) به دلیل ویژگی‌های شخصیتی‌اش و به دلیل انتصابش به پیامبر(ص) و موقعیت ممتازش اگر این بیعت را می‌پذیرفت دین خدا تضعیف می‌شد؛ یعنی بُعد دفاع از دین در قیام امام(ع) را برجسته ساخته‌ایم؛ البته تردیدی نیست که اقدام امام(ع) دارای این جنبه هست. روح دفاع از دین و تلاش برای اصلاح دینی در سراسر گفته‌ها و اقدامات امام از آغاز تا انجام این حرکت موج می‌زند. این را نمی‌توان منکر شد. به لحاظ مبانی و قواعد کلی درست است که بزرگان و چهره‌ها و شخصیت‌ها در پاسداری از دین گاه وظایف خاصی دارند. گاه افراد عادی می‌توانند یا حتی باید تقیه کنند؛ ولی برجستگان به دلیل این که اگر تقیه کنند اصل و اساس دین به خطر می‌افتد نمی‌توانند تقیه کنند. به همین دلیل است که فقها، نه تنها فقهای امروز که شهید اول و ثانی هم در مسئله تقیه فرق می‌گذارند میان تقیه یک مسلمان و شهروند عادی با تقیه زعیم مسلمین.

با این حال عرض من این است که آیا حق بر زندگی عزتمندانه، حق بر زندگی کریمانه، متمم و مکمل حق بر اصل حیات نیست؟ آیا شرع اقدس با مبانی و اصول خودش نه تنها به امام حسین(ع) و شخصیت‌هایی در موقعیت و یا تالی‌تو آن حضرت بلکه به هر انسانی این حق را نمی‌دهد که با شرایطی از عرض خویش تا پای جان دفاع بکند. یعنی شاید اقدام امام(ع) نه تنها در راستای دفاع از دین که همسو با دفاع از عرض و کرامت و حرمت شخص خودشان به عنوان یک شخص

انسانی هم قابل توجیه معقول و پذیرفتنی باشد. من داوری قطعی در این باره نمی‌کنم اما این مسئله را بسیار درخور تأمل می‌دانم. مشکل است بپذیریم که عرض و آبرو لزوماً جنبه ثانوی دارد نسبت به نفس و جان. اگر این موقعیت و جایگاه را هرچند فی‌الجمله برای عرض و آبرو به رسمیت بشناسیم، نمی‌توان گفت که در تعارض میان عرض و جان پیوسته مصلحت و ارزش جان مقدم است. همان طور که جان، داده و نعمت خداوندی است، عرض و کرامت و حرمت آدمی نیز عطیه الهی است و باید از آن پاسداری کرد. در نظر بیاوریم روایاتی که عرض و آبروی مؤمن را هم‌ردیف کعبه یا بالاتر از آن قرار می‌دهند. نیز روایاتی که می‌گویند خداوند به مؤمن هم اجازه نداده است تا عرض خویش را مخدوش سازد.

صلی الله علیک یا أبا عبدالله وعلی الارواح التي حلت بفنائک.

^۱ بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳، قم، آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

^۲ همان.

^۳ أما بعد فالحمد لله الذی قصم عدوک الجبار العنید الذی انتزى علی هذه الامه فابتزها امرها وغصبها فیئها وتأمر علیها بغیر رضا منها... [همان، ص ۳۷]

^۴ همان، ص ۳۹.

^۵ همان، ص ۹۸.

^۶ همان.

^۷ النجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۵۳، بیروت، دار إحياء التراث العربی، تحقیق: محمد القوچانی.

^۸ ولا ریب فی أهمیه العرض من النفس عند ذوی النفوس الأبیة. (همان، ص ۶۵۵) اَبی بر وزن فعیل از فعل اَبی یا بى به معنای امتناع کردن و خودداری کردن است؛ اَبی بر وزن فعیل یعنی کسی که بسیار خودداری و امتناع می‌ورزد؛ رجل اَبی: ذو إباء شدید إذا کان ممتنعاً. (ابن منظور، لسان العرب، ماده اَبی، ج ۱، ص ۵۴، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.) در واقع، برخی به هر کاری تن نمی‌دهند؛ بلکه از بسیاری از امور می‌پرهیزند تا کرامت و حرمت خویش را حفظ کنند. به لحاظ فقهی و اخلاقی می‌توان پرسید آیا مسأله اهتمام به عرض در مباحث دفاع مشروع تا چه اندازه به ضوابط شخصی (در برابر ضوابط نوعی) اهمیت داده شده است؟ آیا ملاک در مسائل مربوط به وجوب یا جواز دفاع از عرض، شخصی است یا نوعی؟